

سیاست‌های ایدئولوژی جنسیتی حکومت ایران و تأثیر آن‌ها بر مهاجران زن جوان در تبریز



نویسنده: معصومه ولایتی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۷، تیر ۹۸، صفحه ۳۲۳ تا ۳۴۷

دانلود نسخه پی دی اف



در نتیجه‌ی جنبش‌های اسلامی در اواخر قرن بیستم و ظهور بنیادگرایی در نقاط مختلف جهان اسلام، فمینیست‌ها مذهب گرایان را پایه‌ی اصلی برای کنترل اجتماعی زنان می‌دانند. در مورد ایران، استدلال می‌کنند که ایدئولوژی‌های مذهبی حکومت اسلامی پس از سال ۱۳۵۷ با مواضع محافظه‌کارانه و بیشتر

پدرسالارانه درمورد زنان و خانواده، و اعمال قوانین اجباری نوع لباس و سیاست‌های جنسیتی جداگانه، همه‌ی جنبه‌های روابط جنسیتی را محدود و موقعیت اجتماعی-اقتصادی زنان را تضعیف نموده است. سیاست‌های جنسیتی ویژه با جهت‌گیری به سمت بازگرداندن نقش‌های جنسیتی سنتی، پدرسالارانه و مورد تأیید مذهب در خانواده و جامعه، قطعاً باعث حذف برخی از زنان از فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، و محدودیت آن‌ها به حوزه‌ی خصوصی خانه‌هایشان شده است. با این حال، برخلاف انتظارات، مطالعه‌ی من در مورد زنان مهاجر روستایی-شهری در تبریز که بیشتر آن‌ها متعلق به طبقات اجتماعی پایین‌تری بوده‌اند که به مدت طولانی مورد تبعیض قرار داشته‌اند، نشان می‌دهد که برخی سیاست‌های جنسیتی مذهبی ممکن است دستاوردهایی برای این زنان فراهم کند.

هرچند لیبرالیسم و سکولاریسم تحت حمایت دولت از نظر حقوق زنان به طرز محسوسی پیش از انقلاب ۱۳۵۷ و در زمان حکومت پهلوی در ایران توسعه داده شده بود، اقدامات تبعیض‌آمیز بسیاری علیه تعداد زیادی از زنانی انجام می‌شد که فقیر بودند یا در مرکز اقتصاد سنتی با فرهنگی که مدّ نظر سنت و اخلاق مذهبی بود قرار داشتند. مطالعات استخدام زنان در زمان حکومت پهلوی به طور ضمنی نشان می‌دهد که سیاست‌های جنسیتی مدرنیزه‌سازی و غربی‌سازی دولت برای تعداد زیادی از زنان طبقه کارگر و افرادی که تا حدی اعتقادات مذهبی داشتند چندان کاری نکرد. این سیاست‌های جنسیتی در عوض به زنان بیشتری از گروه‌های اجتماعی ممتاز و دارای ثروت و قدرت کمک کرد.

مقررات روابط جنسیتی پس از انقلاب با تأکید بر ارزش‌های خانواده و رویه‌های جنسیتی سنتی پذیرفته شده، احساسی از امنیت و تفسیر ایدئولوژیکی‌تری از سنت‌های آن‌ها ایجاد کرد. سیاست‌های جنسیتی مذهبی حکومت اسلامی، در کمال شگفتی، نقش مهمی در بی‌اعتبار کردن بدنامی‌های اجتماعی به نفع بسیاری از نسل‌های جوان خانواده‌های مهاجر داشت. این ایدئولوژی‌ها نه تنها گشایش‌هایی برای آن‌ها فراهم کرد تا جایگاه وسیع‌تری در عرصه‌ی عمومی، آموزش، کار و جنبه‌های دیگر دنیای مدرن بدون کنترل جدی خانواده در اختیار داشته باشند، بلکه با استفاده از ایدئولوژی‌های مذهبی، زنان جوان حقوق بیشتر و رفتار تساوی‌گرایانه‌ای به دست آوردند که مادران یا حتی خواهران بزرگ‌ترشان نداشتند. همچنین می‌توان استدلال کرد که تأکید بر اعتدال، عفت و کرامت زنان در نتیجه‌ی سیاست‌های اسلامی‌سازی، نشان‌دهنده انطباق با هنجارها و شیوه‌های سنتی مرتبط با اخلاق است (میرحسینی، ۱۹۹۶). اگر چنین باشد، تشویق ارزش‌های سنتی توسط قانون باعث افول دیدگاه‌های منفی (از نظر اخلاقی و سیاسی) خانواده‌های سنتی و طبقه‌ی پایین‌تر نسبت به آموزش می‌شود. یکی از منابع اطلاعاتی من اظهار داشت:

«گرچه پدرم جلوی تحصیلات مرا پس از کلاس چهارم گرفت، خواهران دیگرم دارند درس می‌خوانند و قصد دارند دیپلمشان را بگیرند. هر وقت به خاطر مداخله‌ی پدرم در تحصیلاتم اعتراض می‌کنم، می‌گوید: «که در آن زمان پیش از انقلاب، ماها می‌گفتند دختران نباید درس بخوانند»

مصاحبه‌شونده‌های دیگر نیز درباره‌ی تأثیر روحانیت بر تصمیمات والدینشان، و نیز نگرش‌های منفی گسترده نسبت به آموزش مدرن، به‌ویژه آموزش زنان، نظر مشابهی داشتند. یکی از مصاحبه‌شونده‌های مسن‌تر من که تنها دختر ۳۰ ساله‌شان با چهار فرزند بیوه شده بود، عنوان کرد که:

ما اجازه ندادیم تحصیل کند، زیرا معلم مدرسه‌ی روستای ما مرد بود و این موضوع برای ما پذیرفتنی»

» نبود.

هرچند اجرای حجاب و نوع لباس پوشیدن به وسیله‌ی قانون، تجلی کنترل اجتماعی پدرسالارانه و وابستگی زنان محسوب می‌شود، در ایران و در میان مهاجران جدید کم‌درآمد به شهرها، اجرای نوع لباس پوشیدن تا سطح بالایی طبقه‌بندی عرصه‌ی عمومی را از محیطی «فاسد» به محیطی که برای بسیاری از خانواده‌های سنتی و مذهبی پذیرفتنی بود، تغییر داده است. برای بسیاری از زنان جوان خانواده‌های سنتی، که همیشه در جامعه حجاب داشته‌اند، معرفی نوع لباس پوشیدن اسلامی به‌عنوان نفی حقوق زنان در نظر گرفته نمی‌شد. در عوض، برای اولین بار، حجاب و لباس‌های معمولی ساده که همه می‌پوشیدند، از نظر ایدئولوژیکی در سیاست‌های حکومتی با نام جدید «حجاب اسلامی» به رسمیت شناخته شد. گرچه حجاب برای کسانی که هرگز حجاب دینی یا سنتی نداشته‌اند ممکن است ظالمانه تلقی شود، برای گروه‌های دیگر زنان درجه‌ای از خودمختاری و آزادی فراهم کرد. ایشان از این روند جدید به‌عنوان ابزاری پذیرفته‌شده برای آزاد کردن خود از سلطه‌ی پدرسالاری و دسترسی به عرصه‌های عمومی به‌عنوان «جایگزینی برای ورود به مدرنیته» استفاده کردند (سالیوان ۱۹۹۸: ۲۲۶). در واقع، ایدئولوژی‌های جدید اسلامی در ایده‌هایشان در مورد روابط جنسیتی کاملاً سنتی نیستند؛ برعکس، در تفسیر آن‌ها ترکیبی از وپرورش، و به‌تبع عناصر قدیمی و جدید وجود دارد (کدی ۱۹۹۹). دسترسی به سطوح بالاتری از آموزش آن فرصت‌های شغلی و حضور اجتماعی بهتر را می‌توان جبران شیوه‌های سابقاً تبعیض‌آمیز علیه این زنان از ناحیه‌ی ایدئولوژی اسلامی محسوب کرد.

سیاست‌های جنسیتی حکومت

در ایران در سراسر دوره پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴)، ایدئولوژی‌های جنسیتی بر مبنای مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و تقلیدی از ارزش‌ها و فرهنگ‌های غربی بود (نجم‌آبادی ۱۹۹۱، پایدار ۱۹۹۶). منتقدان مذهبی معتقد بودند که این موارد تأثیر مخربی بر بنیان اخلاقی جامعه و ارزش‌های خانوادگی دارند. زنان طبقه کارگر خانواده‌های سنتی و مذهبی اغلب تحت فشار قرار داشتند و اعضای مرد خانواده به آن‌ها اجازه‌ی حضور فعال در جامعه را نمی‌دادند. در نتیجه، در جنبش ضد شاه، مسئله‌ی زنان به گفتمانی انقلابی تبدیل شد و بسیاری از زنان را بسیج کرد. با وجود این، در دوران سیاسی پس از انقلاب ۱۳۵۷ و های طبیعی و تأسیس حکومت اسلامی، به نقش اصلی زنان در خانواده اهمیت داده شد. تفاوت زیست‌شناختی میان دو جنس زن و مرد به‌طور صریح برجسته شد، و روابط پدرسالاری نسبت به زنان با تغییراتی در قوانین خانواده تقویت شد. این تغییرات سریع و سیاست‌های اسلامی‌سازی همراه با پیامدهای سرکوبگرانه‌ی بالقوه علیه زنان، منجر به نشر حجم گسترده‌ای از مطالب انتقادی شد (افشار ۱۹۸۲، ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹؛ طبری ۱۹۸۰؛ طبری و یگانه ۱۹۸۲؛ طوبی ۱۹۸۰). با این حال، در دوره‌ی پس از آیت‌الله خمینی و بعد از جنگ در اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰، آگاهی جنسیتی در ایران رو به رشد نهاد. زنان درخواست برای تغییر را شروع کردند و تفسیرها و خوانش‌های متفاوتی از قوانین اسلامی ارائه کردند. این تحولات و محوریت گفتمان‌های سیاسی زنان در حکومت اسلامی، علی‌رغم ایدئولوژی جنسیتی پیش‌گفته، منجر به اصلاحاتی در قانون، تحصیلات و اشتغال شد (افشار ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹؛ میرحسینی ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶؛ هودفر ۱۹۹۶؛ مقیسی ۱۹۹۴؛ نجم‌آبادی ۱۹۹۱؛ پایدار ۱۹۹۶).

با این حال، با وجود طیف وسیعی از مطالب در مورد زنان ایران، مطالعات اندکی به اشتغال یا مشارکت

اقتصادی زنان طبقه کارگر توجه دارند (افشار ۱۹۸۵، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۷؛ رضوی ۱۹۹۲؛ قوام‌شهیدی ۱۹۹۶؛ هودفر ۱۹۹۵؛ مقدم، ۱۹۹۳؛ پویا، ۱۹۹۹). مهاجران زن ایرانی عمدتاً هم در مطالبی که در مورد زنان ایران نوشته شده و هم به‌طور کلی در ادبیات مهاجرت غایب هستند. در این مقاله، قصد دارم نشان دهم سیاست‌های جنسیتی سیاسی مختلف، چه مخالف و چه تحت پشتیبانی ایدئولوژی‌های مذهبی، چگونه بر دسترسی زنان طبقه‌ی کارگر به آموزش و اشتغال تأثیر می‌گذارد. نتیجه‌گیری من این است که سیاست‌های مختلف جنسیتی نقش مهمی در گسترش یا محدودسازی فرصت‌های بالقوه برای زنان، و وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن‌ها در خانواده و جامعه ایفا می‌کند.

مطالعه

این پژوهش در دو مرحله در تبریز در شمال غربی ایران انجام شد، شهری که به‌دلیل موقعیت راهبردی در منطقه به‌عنوان مرکز سیاسی، اقتصادی، اداری، صنعتی و تجاری، مقصدی برای مهاجرت گسترده بوده است. در مرحله‌ی اول، پرسش‌نامه‌های نظرسنجی به‌صورت تصادفی میان زنان مهاجر در مناطق پایین‌شهر و زاغه‌نشین تبریز توزیع شد و ۹۲۵ پرسش‌نامه تکمیل و جمع‌آوری گردید. در مرحله‌ی دوم، با بیش از ۱۲۰ زن مهاجر، در خانه یا محل کارشان مصاحبه کردم. سن منابع اطلاعاتی از ۱۲ تا ۹۸ سال، و وضعیت تأهل آن‌ها مجرد، متأهل، بیوه، مطلقه و ترک‌شده بود.

در طی تجزیه و تحلیل داده‌ها، عمدتاً روی دو موضوع آموزش و مشارکت اقتصادی زنان در بخش‌های غیررسمی و رسمی اقتصاد و نقش آن‌ها در شکل دادن وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن‌ها در خانواده و جامعه تمرکز داشتیم. با مقایسه‌ی این عوامل در نسل‌های مختلف منابع اطلاعاتی من، اهمیت عملکرد سیاست‌های جنسیتی سیاسی که توسط ایدئولوژی‌های مذهبی یا در مخالفت با آن‌ها شکل گرفته بود، از لحاظ دسترسی یا عدم دسترسی زنان به حوزه‌های تحصیل و اشتغال بیشتر شد. این مطالعه نشان می‌دهد نگرش‌های اجتماعی در میان خانواده‌های مهاجر به نفع آموزش و اشتغال زنان در حال تغییر است.

آموزش

این مطالعه با مقایسه‌ی زنان مهاجر از لحاظ سن، طبقه‌ی اجتماعی، وضعیت تأهل هنگام ورود به شهر، سن ازدواج و دلایل موردنظر برای مهاجرت نشان می‌دهد که دسترسی به دانش و آموزش برای زنان مسن‌تر و فقیرتر فراهم نبوده است، چه در محل اولیه‌ی زندگی و چه در مقصد مهاجرت ایشان. سطح پایین سواد زنان و دستیابی به تحصیلات، ازدواج زودهنگام، نرخ زادآوری بالا، مشارکت پایین زنان در نیروی کار رسمی و کار در بخش غیررسمی بافت فرش سنتی و صنایع وابسته، ویژگی‌های مشترک این دسته از زنان است. باوجود قصد حکومت پهلوی به مدرنیزه‌سازی زنان ایرانی و افزایش مشارکت آن‌ها در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و آموزشی، نابرابری‌های اجتماعی نه‌تنها میان زنان شهری و روستایی، که میان زنان شهری از طبقات مختلف اجتماعی هم ادامه داشت (طبری، ۱۹۸۰؛ طبری و یگانه، ۱۹۸۲؛ نجم‌آبادی، ۱۹۹۱: ۴۸-۵۰؛ مقدم، ۱۹۹۳؛ توحیدی، ۱۹۹۴؛ و پایدار، ۱۹۹۶). از سوی دیگر، علی‌رغم سیاست‌های مدرنیزه‌سازی حکومت برای فعال‌سازی نیروی بالقوه یا واقعی زنان، روابط اجتماعی هنوز تحت سلطه‌ی ارزش‌های سنتی ایدئولوژی‌های پدرسالارانه / محافظه‌کارانه قرار داشت.

زنان تحصیل کرده خانواده‌های سنتی، که برای نخستین بار از فرصت‌های آموزشی بهره‌مند شده بودند، در معرض مجموعه‌های ارزشی دیگری قرار گرفتند و خود را جایی میان مدل‌های متضاد زنانگی یافتند.

علی‌رغم افزایش سریع تعداد نظام‌های آموزشی در مناطق شهری، در سال ۱۹۷۱ نرخ بی‌سوادی زنان روستایی ۹۲٪ و زنان شهری ۵۲٪ بود (آقاجانیان ۱۹۹۴). با توجه به نقش حیاتی طبقه‌ی اجتماعی در تخصیص منابع آموزشی، مهاجران زن که معمولاً از فقیرترین افراد روستاهایشان بودند و به بخشی از پایین‌ترین بخش‌های اجتماعی شهری تبدیل می‌شدند، بیشتر تحت‌تأثیر نابرابری‌های اجتماعی و توزیع نابرابر منابع قرار گرفتند. «من به مدرسه نمی‌رفتم، چون مدرسه‌ای در روستای ما یا در منطقه‌ی ما وجود نداشت» حسرتی بود که اکثر منابع اطلاعاتی مسن‌تر این مطالعه به زبان می‌آوردند تا محرومیت آموزشی‌شان را توضیح دهند.

جدا از فقدان دسترسی به آموزش در مناطق روستایی در میان مهاجران، که نقش بسیار زیادی در پایین بودن سطح سواد زنان داشته است، هنجارهای ایدئولوژیک هم در آموزش دختران تأثیر منفی گذاشته است. برای چندین دهه، مخالفان مذهبی منتقد نظام آموزشی مدرن حکومت پهلوی، به‌خصوص آموزش زنان بودند، و آن را اقدامی علیه اسلام و تهدیدی اخلاقی برای جامعه مسلمان در نظر می‌گرفتند (مقیسی، ۱۹۹۶: ۴۹). برخی خانواده‌های سنتی و مذهبی با استفاده از این گفتمان ایدئولوژیک، جلوی دسترسی دختران جوان را به همان فرصت‌های تحصیلی محدود هم گرفتند. این موضوع را برخی منابع اطلاعاتی من هم بیان کردند که نسبت به آموزش و زنان تحصیل کرده نگرشی منفی در خانواده‌های آن‌ها وجود داشته است. در مقابل، بسیاری از آن‌ها با افتخار پسرانشان را برای ادامه‌ی تحصیل به تبریز می‌فرستادند. با این حال، در همان زمان و علی‌رغم وجود مدارس ابتدایی در روستاهای دختران، از تحصیل ایشان جلوگیری می‌شد. این موضوع گاهی به دلیل وجود معلم مرد در مدرسه‌ی روستا یا نبود کلاس‌های جداگانه بود. یکی از پیامدهای اصلی این اعتقاد و شیوه‌ی ایدئولوژیک در میان خانواده‌های سنتی، ازدواج زودهنگام دختران به عنوان بهترین جایگزین برای تحصیل بوده است. این موضوع به نوبه‌ی خود نابرابری جنسیتی و نگرش‌های تبعیض‌آمیز خانواده‌های فقیرتر را نسبت به تحصیل زنان به عنوان فعالیتی هزینه‌بر و بدون بازگشت سرمایه‌گذاری تشدید می‌کرد.

پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، حکومت اسلامی تلاش کرد تا سیستم آموزشی سکولار را از بین ببرد و چارچوب ایدئولوژیک جدیدی را از طریق آموزش ارائه دهد. از نظر سیاست‌های حکومتی، دولت براساس اصل ۳۰ قانون اساسی ایران به ارائه‌ی آموزش رایگان برای تمام شهروندان تا سطح تحصیلات متوسط ملزم شده است. نهضت سوادآموزی برای ترویج سواد پایه میان افراد بزرگسال محروم و بی‌سواد هم در مناطق روستایی و هم در مناطق شهری فعال‌تر شد. در نتیجه، در دوران پس از انقلاب شکاف جنسیتی کاهش و سوادآموزی زنان افزایش یافت (هیگینز و شورغفاری ۱۹۹۴: ۲۶-۲۲). از لحاظ سوادآموزی بزرگسالان، تعداد زنان هم به عنوان دانش‌آموز و هم به عنوان معلم بیش از مردان است (مرکز آمار ایران، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰). مقبولیت کلاس‌های سوادآموزی در مناطق روستایی و شهری را می‌توان به انعطاف‌پذیری و سازگاری آن‌ها با مسئولیت‌های خانگی زنان، دسترسی آسان به کلاس‌ها از لحاظ محل، دردسترس بودن معلمان زن، و اجازه دادن به زنان برای آوردن بچه‌هایشان به کلاس درس نسبت داد. در نتیجه، این زنان به ندرت با مخالفت خانواده‌هایشان، به ویژه خویشاوندان مرد، برای حضور در کلاس‌های سوادآموزی مواجه می‌شدند.

با مقایسه سوادآموزی زنان در دوره‌ی زمانی ۱۳۵۵-۱۳۶۵ در استان‌های مختلف ایران براساس رشد اقتصادی آن‌ها و همچنین قومیت زبانی آن‌ها، استدلال شده است که «زنان در مناطق کمتر توسعه‌یافته، و بیشتر قومی و روستایی کشور در سال ۱۳۶۵ نسبت به سال ۱۳۵۵ حداقل به آموزش ابتدایی دسترسی بیشتری داشته‌اند (هیگینز و شورغفاری ۱۹۹۴: ۲۷). در آذربایجان شرقی، نرخ زنان باسواد با ۷/۴٪ افزایش از ۲۹٪ در سال ۱۳۵۵ به ۳۶/۵٪ در سال ۱۳۶۵ رسید، درحالی‌که در طول همین دوره‌ی زمانی میزان افزایش برای کل کشور ۴/۸٪ بود (مرکز آمار ایران، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نقل از آقاجانیان، ۱۹۹۴). در مناطق روستایی، میزان سواد زنان از ۱۷٪ در سال ۱۳۵۵ به ۳۶٪ در سال ۱۳۶۵ و ۶۲٪ در سال ۱۳۷۵ افزایش یافت (مرکز آمار ایران، ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰). باین‌حال، این افزایش در میزان سواد زنان و کاهش شکاف جنسیتی در سوادآموزی در سطوح تحصیلات فراتر از سطح ابتدایی انعکاس نیافته است ((آقاجانیان، ۱۹۹۴).

تأثیر فقدان دسترسی به سطوح بالاتر تحصیلی در مناطق روستایی آذربایجان شرقی بر پسران روستایی با دختران روستایی یکسان نبود. در مورد کمبود منابع آموزشی، خانواده و جوامع روستایی، دو نهاد روستایی که جریان مهاجرت را کنترل می‌کنند، در تعیین اینکه چه کسی مهاجرت کند و چه کسی نکند، نسبت به جنس‌های مختلف واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. درحالی‌که مهاجرت مردان جوان توسط خانواده‌ها و جوامع روستایی ترویج شده و می‌شود، جابه‌جا شدن دختران به‌ویژه برای تحصیل عامدانه از طریق انواع مختلفی از رویه‌ها و هنجارهای سنتی و پدرسالارانه ریشه‌دار کنترل و محدود شده و می‌شود. درواقع، در هر جامعه، هرگونه تغییر مثبت در وضعیت زنان یا هرگونه آگاهی اجتماعی نسبت به تبعیض جنسیتی، به‌خصوص از نظر دسترسی زنان به منابع اجتماعی، نیاز به درجه‌ی معینی از توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی دارد. برای افرادی که در فقر مطلق زندگی می‌کنند، آموزش زنان اغلب بدون هیچ تردیدی مسئله‌ای اشرافی است که تأمین آن امکان‌پذیر نیست.

شایع‌ترین نوع مهاجرت زنان روستایی در آذربایجان شرقی مهاجرت برای ازدواج بوده است. هرچه فاصله‌ی مناطق روستایی یا دورافتادگی آن‌ها از شهرهای اصلی، به‌ویژه شهر تبریز، بیشتر باشد، میزان فقر و شیوه‌ها و نگرش‌های تبعیض جنسیتی تقویت می‌شود. باین‌حال، در میان خانواده‌های ثروتمند روستایی، نگرش‌های اجتماعی نسبت به آموزش زنان به‌طور مثبتی تغییر کرده است و به‌نظر می‌رسد محدودیت‌های مهاجرت زنان برای تحصیلات و حتی اشتغال به‌تدریج کاهش یافته است، زیرا سیاست‌ها و مقررات جنسیتی حکومت اسلامی که از نظر هنجارهای فرهنگی، مذهبی و سنتی آنان پذیرفتنی‌تر است اتفاق افتاده است. توسعه‌ی حمل‌ونقل نیز باعث افزایش امکان مسافرت روزانه‌ی دختران جوان مجرد بین روستاها و شهرها شده است. من با چند زن جوان مصاحبه کردم که به‌طور مستقل به تبریز مهاجرت کرده بودند بدون اینکه والدینشان آن‌ها را همراهی کنند. این زنان برای تحصیل یا کار و گاهی با خواهران یا دوستان دخترشان مهاجرت کرده بودند و برای جابه‌جایی با سختگیری کمتری مواجه بودند. این رویه چندان رایج نیست، ولی رویداد آن در میان زنان جوان مجرد و باسواد بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که یکی از منابع اطلاعاتی من از روستایی دورافتاده اظهار داشت: «... وقتی جوان بودم، خانواده‌های روستایی فرستادن دخترانشان به شهر را برای تحصیل خیلی بد می‌دانستند، ولی اخیراً » دختران روستای من برای مدرسه‌ی راهنمایی به شهرهای اطراف می‌روند

سطح آموزش در میان منابع اطلاعاتی

از ۹۲۵ زنی که در مرحله‌ی نخست مطالعه به پرسش‌نامه پاسخ دادند، ۳۵٪ باسواد و ۶۵٪ بی‌سواد بودند و بین ۱۶ تا ۸۳ سال سن داشتند. با این حال، ۸۴٪ پاسخ‌دهندگان بی‌سواد ۳۰ سال و بیشتر سن داشتند که امکان تحصیل آن‌ها تقریباً وجود نداشت. اگرچه داده‌های نمونه‌ی من افزایش سوادآموزی مهاجران جدید را نشان می‌دهد، با افزایش سطح تحصیل تعداد زنان کاهش یافته است. ۲۱٪ از پاسخ‌دهندگان باسواد موفق به حضور در سطوح بالاتر تحصیلی شده بودند؛ ۲۶٪ آن‌ها گواهی دیپلم پایان تحصیلات متوسطه یا بالاتر دریافت کرده بودند. حضور کم در سطوح بالاتر از ابتدایی به این نمونه محدود نمی‌شود. در سطح ملی نیز ثبت‌نام در مدارس هم برای پسران و هم برای دختران در هر دو سطح راهنمایی و دبیرستان کاهش می‌یابد.

در میان منابع اطلاعاتی، کسانی که در دوران پیش‌دبستانی با والدینشان مهاجرت کرده بودند، نسبت به سایر گروه‌های متأهل، مطلقه، و بیوه، یا حتی زنان مجردی که هنگام مهاجرت نوجوان بوده‌اند یا اساساً برای ازدواج و شروع زندگی زناشویی به شهر مهاجرت کرده بودند، امکان بیشتری برای تحصیلات رسمی داشته‌اند. جدول‌های ۱ و ۲ وضعیت تأهل زنان بی‌سواد و باسواد را به‌طور جداگانه همراه با سن آن‌ها هنگام ورود به مقصد مهاجرت نشان می‌دهد.

(جدول ۱) وضعیت تأهل پاسخ‌دهندگان بی‌سواد همراه با سن آن‌ها هنگام ورود به شهر (۶۰۳ نفر)

** جمع بیوه مطلقه متأهل مجرد (برای کار یا تحصیل) مجرد

(برای ازدواج)

* مجرد

(همراه با والدین)

وضعیت تأهل

تعداد	۱۳۷	۶۵	۱	۳۸۹	۱۰	۱	۶۰۳
درصد	۲۲/۷	۱۰/۸	۰/۲	۶۴/۵	۱/۷	۰/۲	۱۰۰
سن هنگام ورود	34-1	41-10	۲۵	69-9	56-15	۲۴	

یادداشت‌ها:

هنگام ورود ۱ تا ۱۵ سال داشته‌اند، ولی سن ۷۸٪ آن‌ها هنگام نظرسنجی بین ۳۰ تا ۶۹ سال بود ۸۷٪ *

هنگام ورود بیش از ۱۵ سال داشته‌اند ۷۵٪ **

هنگام ورود بیش از ۱۵ سال داشته‌اند. ۸۸٪ زنان متأهل در طول نظرسنجی ۳۰ سال یا بیشتر ۹۳٪ ~ داشته‌اند

(جدول ۲) وضعیت تأهل پاسخ‌دهندگان باسواد همراه با سن آنها هنگام ورود به شهر (۳۲۲ نفر)

** جمع متاهل مجرد (برای کار یا تحصیل) مجرد

(برای ازدواج)

* مجرد

(همراه با والدین)

وضعیت تأهل

تعداد ۱۴۷ ۶۴ ۲ ۱۰۹ ۳۲۲

درصد ۴۵/۵ ۱۹/۹ ۰/۶ ۳۳/۸ ۱۰۰

سن هنگام ورود ۱-۲۵ ۱۱-۲۲ ۱۵-۲۱ ۱۰-۴۵

یادداشت‌ها:

هنگام ورود بین ۱ تا ۱۵ سال داشته‌اند. ۶۵٪ آنها در طول این نظرسنجی بین ۱۲ تا ۳۰ سال ۹۳٪* داشتند

در دامنه‌ی سنی ۱۱ تا ۱۸ سال بودند ۸۰٪**

هنگام ورود بیش از ۱۵ سال داشته‌اند. ۵۵٪ زنان متأهل در طول این نظرسنجی ۳۰ سال یا بیشتر ۹۴٪~ داشتند

زنان بی‌سواد در مقایسه با هم‌تایان باسوادشان در هر گروه، سن بالاتر و فرصت‌های آموزشی کمی داشتند. برای نمونه، درحالی‌که ۷۸٪ از افراد مجرد بی‌سواد (با همراهی والدین هنگام مهاجرت) در طی این نظرسنجی ۳۰ سال یا بیشتر داشتند، ۶۵٪ از زنان باسواد از همان دسته (یعنی مجرد همراه با والدین)، هنگام جمع‌آوری داده‌ها در سنین ۱۲ تا ۳۰ سالگی بودند. این موضوع بدان معناست که زنان باسوادی که با پدر و مادرشان مهاجرت کرده بوده‌اند، خیلی جوان‌تر از هم‌تایان بی‌سوادشان بوده‌اند. در میان زنان متأهل در هنگام مهاجرت، ۸۸٪ زنان بی‌سواد هنگام جمع‌آوری داده‌ها ۳۰ سال یا بیشتر داشتند، درحالی‌که ۵۵٪ از زنان باسواد ۳۰ سال یا بیشتر داشتند. زنان باسواد در دسته‌ی متأهلان (هنگام ورود) هم در مقایسه با هم‌تایان بی‌سوادشان جوان‌تر بوده‌اند.

داده‌ها همچنین نشان می‌دهد از میان زنان مهاجری که با والدینشان مهاجرت کرده‌اند، کسانی که در سنین پیش‌دبستانی به شهر آمده بودند، امکان بیشتری برای تحصیل داشته‌اند تا کسانی که هنگام ورود به شهر نوجوان بوده‌اند. مقایسه این زنان در خانوارهای ثروتمندتر و فقیرتر در طی مصاحبه نیز نشان می‌دهد کسانی که وضع مالی خانواده‌هایشان بهتر بوده و می‌توانسته‌اند هزینه‌های آموزشی را تقبل کنند یا

نیازی به کمک به درآمد خانواده نداشته‌اند، از فرصت‌های تحصیلی بیشتری برخوردار بوده‌اند تا زنان خانوارهای فقیرتر که کار اغلب بی‌مزدشان برای بقای خانواده بیشتر از آموزش آن‌ها (صرف‌نظر از سن) ضرورت داشته است. جدول ۳ سطح سواد پاسخ‌دهندگان مجردی را که همراه با خانواده‌هایشان مهاجرت کرده‌اند، نشان می‌دهد.

جدول ۳) سطح تحصیلات پاسخ‌دهندگان (مهاجرت با والدین) و سن آن‌ها هنگام ورود به شهر: تعداد (زنان ۲۸۴ نفر)

جمع	دیپلم یا بالاتر #	دبیرستان ~	راهنمایی ~	ابتدایی ***	مهارت خواندن پایه **	سطح تحصیلات
تعداد	۱۳۷	۲۳	۸۱	۲۵	۶	۱۲
درصد	۴۸/۲	۸/۱	۲۸/۵	۸/۸	۲/۱	۴/۲
سن هنگام ورود	34-1	17-1	25-1	24-1	15-2	16-1

یادداشت‌ها:

یادداشت * زیر جدول ۱ را ببینید *

در دامنه‌ی سنی ۱-۱۲ سال قرار داشته‌اند، و سن همه‌ی زنان در این دسته در طول نظرسنجی ۹۲٪ ** بین ۲۰ تا ۴۹ سال بود

بین ۱ تا ۱۲ سال داشته‌اند و سن ۵۰٪ از این دسته در طول نظرسنجی بین ۱۷ تا ۲۷ سال بوده ۸۴٪ *** است

بین ۱ تا ۹ سال داشته‌اند و سن ۵۰٪ از این دسته در طول نظرسنجی ۲۴ سال یا کمتر بوده است ۹۲٪ ~

بین ۲ تا ۱۲ سال داشته‌اند و سن ۸۳٪ از این دسته در طول نظرسنجی ۲۳ سال یا کمتر بوده ۸۳٪ ~ است

همه‌ی افراد هنگام ورود بین ۱ تا ۱۶ سال داشته‌اند و ۵۸٪ آن‌ها در طول این نظرسنجی ۲۴ سال یا # کمتر داشتند

هرچند شکاف بزرگی بین پاسخ‌دهندگان بی‌سواد و باسوادی که با خانواده‌هایشان مهاجرت کرده‌اند وجود ندارد، سن آن‌ها در بدو ورود و در طول نظرسنجی نشان‌دهنده‌ی ارتقای آموزش زنان برای نسل جوان‌تر حتی در مناطق روستایی و کمبود فرصت‌های آموزشی برای زنان روستایی یا مهاجر مسن‌تر است. در میان پاسخ‌دهندگانی که با والدینشان مهاجرت کرده بودند، ۲۵ نفر در زمان جمع‌آوری داده‌ها مجرد بودند. همه‌ی آن‌ها به‌استثنای یک نفر، تا حدی تحصیل کرده بودند یا در حال تحصیل بودند.

منابع اطلاعاتی از لحاظ تأثیر بر سوادآموزی زنان هم در سطح ابتدایی و هم در سطوح بالاتر تحصیلی از عواملی مانند فقر، ازدواج زودهنگام و مسئله‌ی ناموس نام بردند. افزایش دسترسی زنان به آموزش، شاخص مهمی برای تغییرات اجتماعی در خانوارهای مهاجر است. با این حال، ارزش‌های متداول سنتی در رابطه با نجابت زنان و ارتباط آن با خوش‌نامی اخلاقی خانواده نیز مایه‌ی نگرانی بوده است. برخی خانواده‌ها برای رفت‌وآمدهای دخترشان محدودیت‌های غیررسمی تعیین می‌کنند و معتقدند آموزش آن‌ها ممکن است با حفظ عفت و پاک‌دامنی آن‌ها سازگار نباشد. بعضی خانواده‌ها معتقدند اگر دخترانشان فقط تحصیلات ابتدایی داشته باشند و بتوانند بخوانند و بنویسند، کافی است. گرچه ادعا می‌شد محدودیت‌های زنان جوان برای ایمنی آن‌هاست، این محدودیت‌ها امکان تحصیلات بهتر و پرورش فردی را به‌ویژه از نظر دسترسی به اشتغال با حقوق برای آن‌ها محدود کرده است.

هرچند ایدئولوژی نجابت و ناموس در میان تمام طبقات اجتماعی وجود دارد، در بخش‌های سنتی جامعه از جمله مردم روستایی، به‌خصوص مهاجرانی که شهر را مکانی غریب می‌یابند، جدی‌تر گرفته می‌شود (بائر، ۱۹۸۵)، و از این رو زنان این جوامع زیر ذره‌بین قرار می‌گیرند. همان‌طور که مصاحبه‌های مفصل با زنان جوان مجرد و مادرانشان نشان داده است، ترس از دست‌دادن ناموس یا خوش‌نامی به‌خاطر عدم اعتماد آن‌ها به دختران مجردشان نبوده است. آن‌ها نسبت به محیط جدید مشکوک بوده‌اند و با نشان داد که خواهران می‌توانند به‌خاطر زودباوری دخترانشان به آن‌ها خیانت شود. ولی مصاحبه جوان‌تر بیشتر زنانی که والدینشان تحصیلات آن‌ها را متوقف کرده بودند، مشغول تحصیل بودند بدون اینکه والدینشان نگرانی چندانی برای از دست رفتن نجابت آن‌ها فقط به‌دلیل مدرسه رفتن داشته باشند. این موضوع ممکن است به توضیح اهمیت عوامل اجتماعی-روانشناختی در تجربه‌ی حاشیه‌نشینی و ناامنی در سال‌های اولیه‌ی مهاجرت کمک کند.

اشتغال / فعالیت اقتصادی

نقش منابع اطلاعاتی من در تولید درآمد در داخل یا خارج از منزل و در زیربخش‌های مختلف اقتصاد غیررسمی و رسمی تحت تأثیر طبقه اجتماعی‌شان، ساختار سنی، وضعیت تأهل، تحصیلات و دسترسی آن‌ها به لوازم تولید قرار داشته است. از لحاظ اشتغال، آن‌ها یا کارگر خانگی بی‌مزد بوده‌اند یا دستمزد می‌گرفته‌اند. آن دسته از زنانی که کارگر خانگی بی‌مزد بوده‌اند، عمدتاً زنان بی‌سوادی بوده‌اند که گزینه‌های حرفه‌ای آن‌ها بسیار محدود بوده و مهارت‌های خانگی سنتی آن‌ها، به‌جز مهارت‌های بافندگی، در شهر مفید نبوده است. این زنان به‌ندرت بیرون از منزل کار می‌کرده‌اند، مگر اینکه آن‌قدر محتاج بوده‌اند که نمی‌توانسته‌اند این کار را نکنند. این زنان به‌خوبی می‌دانستند مهارت‌های قابل‌عرضه‌ای در شهر ندارند و متوجه شدند اگر بخواهند درآمدی داشته باشند این موضوع آن‌ها را به سمت بخش غیررسمی خواهد راند. ایشان دلایل مختلفی برای بی‌میلی‌شان به کار در بازار کار رسمی داشتند، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از: بی‌سوادی؛ فقدان اجازه‌ی شوهر برای کار کردن یا بیرون رفتن از خانه؛ داشتن فرزندان و بار کارهای خانه؛ نداشتن مهارت؛ نداشتن کسی که راهنمایی‌شان کند؛ علاقه نداشتن؛ و آشنا نبودن با شهر. یکی از منابع اطلاعاتی من که بیوه‌ی ۳۴ ساله‌ای دارای چهار فرزند بود، گفت:

من بی‌سواد هستم. تنها شغل‌هایی که ممکن است در شهر به من پیشنهاد شود، کارگری و تمیزکاری است. من هم خودم نمی‌خواهم این نوع کارها را انجام دهم، و هم پدر و برادران من این شغل‌ها را تأیید

نمی‌کنند و اجازه نمی‌دهند.

باین‌حال، کار زنان برای امرارمعاش و بقای خانواده ضروری بوده است. در مناطق پایین‌شهر تبریز و روستاهای اطراف آن، تولید فرش و فعالیت‌های مرتبط با آن، بزرگ‌ترین صنعت محلی است. این فعالیت‌ها تشکیلات اقتصادی مهمی با قدرت تولید ارزش مبادله‌ای ایجاد می‌کند که در بازارهای ملی و بین‌المللی درهم می‌آمیزد. این صنعت بخش مکمل یا حتی اساسی درآمد بسیاری از خانوارهای مهاجر است، چون درآمد نان‌آور مرد هزینه‌های زندگی خانواده را پوشش نمی‌دهد. براساس مدل سنتی تقسیم جنسی کار، این صنعت بیشتر زنان و کودکان را به‌ویژه از خانواده‌های فقیر استخدام می‌کند. حدود ۷۰٪ زنان در نمونه‌ی من در محوطه‌های خودشان در این صنعت کار می‌کردند یا کرده بودند و مهارت و دانش آن‌ها عمدتاً داخل خانه بود. این زنان آزادی رفت‌وآمد تقریباً محدودی داشتند و هیچ‌گونه اطلاعات آماری درباره‌ی تعداد و کار آن‌ها وجود ندارد، دقیقاً به این دلیل که کار آن‌ها در خانه و بدون مزد انجام می‌شود و از نظرها پنهان می‌ماند.

پیامد ایدئولوژیک کار زنان در این صنعت تقویت هنجارها و نهادهای پدرسالارانه و جنسیتی، ازجمله قطبش جنسیتی در خانواده است. این موضوع به‌خصوص هنگامی صادق است که این هنجارها و نهادها با ایدئولوژی‌های مذهبی دست‌پرورده‌ی مردان در رابطه با روابط جنسیتی ترکیب شوند. هرچند بیشتر مصاحبه‌شونده‌های من بافنده‌هایی ماهر و مسئول مدیریت و اجرای کار بودند، مسئولیت خرید مواد اولیه و فروش محصولات نهایی در این خانواده‌ها منحصراً بر عهده‌ی مردان بود. این شیوه‌ها ایدئولوژی پدرسالارانه را که بر وضعیت وابستگی زنان به‌عنوان زنان خانه‌دار به مردان نان‌آور خانواده تأکید می‌کند، و نیز دسترسی و کنترل نابرابر زنان بر منابعی که خود در تولیدشان مشارکت داشته‌اند، (تقویت کرده است) (افشار ۱۹۸۵؛ وایت‌هد ۱۹۸۴).

زنان فقیر در بخش غیررسمی اقتصاد

کار در بخش غیررسمی در میان کم‌اعتبارترین کارها قلمداد می‌شود، و این واقعیت زنان را میان انتخاب کار کردن یا ماندن در خانه و حفظ کرامت خانواده بر سر دوراهی قرار داده بود. زنان بی‌سواد میان‌سال اغلب بیوه، یا زنان متأهلی که شوهرانشان به‌دلیل بیماری یا سالخوردگی ازکارافتاده می‌شدند، به‌ناچار در خانه‌های خصوصی یا مشاغل تمیزکاری در بخش عمومی با حقوق کم درگیر کار می‌شدند. به‌طورکلی، کسانی که درگیر این نوع کارها می‌شوند با عنوان «کارگر» طبقه‌بندی شده‌اند (ازجمله منابع اطلاعاتی من). اغلب آن‌ها شغلشان را ازطریق شبکه‌های اجتماعی غیررسمی‌شان پیدا کرده بودند، که برای تازه‌واردان کار ساده‌ای نبود. به‌دلیل ماهیت غیررسمی کار، هیچ نوع نظارتی بر این بخش وجود ندارد و حداقل دستمزد یا بیمه‌ای مطرح نیست. پرداخت بهتر یا رفتار خوب با کارگران اغلب به میزان انسان‌دوستی کارفرما بستگی داشته است. هرچند کار زنان در خانه‌های خصوصی پاسخی منطقی به انگیزه‌های اقتصادی بود، آنان از هویت جنسیتی، کدهای جنسی و محدودیت‌های فرهنگی آگاهی داشتند، و از نظر احتمال تعرض و سوءاستفاده توسط اعضای مرد خانواده‌ای که آن‌ها را استخدام کرده بود، نگرانی داشتند و مراقب بودند خانه‌های امن را برای کار انتخاب کنند.

اکثر زنانی که به‌عنوان خدمتکار خانگی یا در مشاغل دون‌پایه مشغول به کار بودند، به این که فرزندانشان

با کارکردن آن‌ها مشکل داشتند اشاره می‌کردند، هرچند به‌خوبی از واقعیت مادی زندگی‌هایشان آگاه بودند. با این حال، بیشتر زنان شاغل بیان کردند که خانواده‌هایشان قدر شغل آن‌ها را می‌دانستند، زیرا نه تنها برای بهبود وضعیت اقتصادی خانواده، بلکه برای بقای آن ضروری بود، مخصوصاً هنگامی که زنان تنها نان‌آور خانواده بودند. آنان، به‌ویژه کارکنان رسمی و دائمی، دسترسی بیشتری به سرمایه‌ی اجتماعی، رفاه اجتماعی مانند بیمه، اعتبار مالی و حقوق بازنشستگی برای امنیت سنین پیری‌شان داشتند، و شبکه‌های اجتماعی آن‌ها وسیع‌تر بود. بیشتر درباره آموزش فرزندان‌شان، به‌ویژه دختران‌شان حساس بودند و آن‌ها را با هر وسیله‌ای برای تحصیل یا آموزش فنی و حرفه‌ای تشویق می‌کردند تا راه مادران‌شان را دنبال نکنند. هرچند سطح شغل‌هایی که منابع اطلاعاتی من در بخش عمومی یا خانواده‌های خصوصی انجام می‌دادند پایین بود، وضعیت مالی این زنان و فرزندان‌شان نسبت به دیگر زنان فقیری که با محدودیت‌هایی فرهنگی مواجه بودند که کار زنان در خارج از خانه را دور از نزاکت می‌دانست، بسیار بهتر بود. کار در خارج از خانه آگاهی‌های جنسیتی ایشان را برانگیخته می‌کرد. آن‌ها به‌خوبی از وجود نابرابری‌های جنسیتی و همچنین طبقاتی در جامعه و فرهنگ آگاهی داشته، به آن انتقاد می‌کردند. نرخ باروری در این زنان، به‌جز زنان بیوه‌ای که پس از مرگ همسران‌شان کار می‌کردند، پایین‌تر بود.

زنان جوان و تحصیل‌کرده

زنان جوان تحصیل‌کرده در خانواده‌های مهاجر اغلب از یادگیری مهارت فرش‌بافی سر باز می‌زدند. با توجه به برخورداری از سطوحی از آموزش و حذف یکی از موانع اصلی یعنی بی‌سوادی، آن‌ها بسیار علاقه‌مند به کسب آموزش فنی و حرفه‌ای و مهارت‌های جدید بودند. این مهارت‌ها به آن‌ها امکان می‌داد تا جایگزین‌هایی مانند راه‌اندازی کسب‌وکارهای کوچک و کسب مقداری درآمد را امتحان کنند. این موضوع در مورد زنانی هم که در روستاهای خودشان پیش از مهاجرت به شهر به دلایل مختلف تحصیلاتی دریافت کرده بودند، صادق بود. آن‌ها خودشان را فقط به یک فعالیت محدود نکرده بودند. با این حال، زنان فقیر با موانع و چالش‌های عملی بسیاری از نظر سرمایه‌گذاری اولیه برای هزینه‌های آموزش، خرید ابزار و مواد اولیه مواجه شده بودند. اگرچه حکومت از طریق باشگاه‌های جوانان و با قیمت‌هایی پایین‌تر از مربیان خصوصی، دوره‌های آموزشی صنایع‌دستی و مهارت‌افزایی فراهم می‌کند، هزینه‌های جانبی دیگر هنوز برای منابع اطلاعاتی فقیر من بسیار بالا بوده است. به این ترتیب، فقرا یا نمی‌توانستند به آموزش دسترسی پیدا کنند یا مجبور می‌شدند آن را نیمه‌کاره رها کنند. ولی برخی دختران موفق به تکمیل دوره‌های آموزشی خود و انجام فعالیت و کسب درآمد در اقتصاد غیررسمی به عنوان کارگران خویش‌فرما شده بودند که به آن‌ها آزادی، تحرک، اعتماد به نفس و کنترل بیشتری بر کار و درآمدشان داده بود.

دختران جوان مجرد اغلب از تحرک بیشتری برخوردار بودند و اعتراض اعضای خانواده مانند پدر یا برادرشان نسبت به آزادی رفت‌وآمد آن‌ها کمتر سخت‌گیرانه بود، مخصوصاً هنگامی که پشتیبانی مادرشان را به همراه داشتند. با این حال، زنان متأهل، به‌ویژه اگر تازه ازدواج کرده بودند و با خانواده‌ی شوهرشان زندگی می‌کردند، تحت کنترل خانواده‌ی شوهر و به‌ویژه مادر شوهرشان قرار می‌گرفتند و به علت مسئولیت خانه و محدودیت‌های فرهنگی فرصت‌های کمتری برای یادگیری مهارت‌های جدید در خارج از خانه داشتند.

عنوان می‌شد که مقاومت مرد یا خانواده‌اش در برابر مشارکت مستقیم زن در مشاغل دارای حقوق در خارج از خانه برای حفاظت از هویت و احترام به نقش نان‌آوری مرد بوده است. برای نمونه، هیچ‌کدام از منابع اطلاعاتی من در صنایع فرش اشاره‌ای به اعتراض شوهرشان نسبت به مشارکت آن‌ها در فعالیت‌های ریسندگی یا بافندگی نکردند زیرا این کارها داخل خانه انجام می‌شد. صرف‌نظر از جنبه‌ی فرهنگی، حق مرد برای جلوگیری از فعالیت‌های همسرش در خارج از خانه بخشی از قوانین اسلامی ایران است. با این حال در بسیاری از موارد، حق قانونی، مذهبی و سنتی مرد برای انکار حق همسرش برای کار یا ترک خانه چندان مورد استفاده قرار نگرفته است، به‌ویژه اگر زن برای کار کردن مصمم باشد. از لحاظ اجتماعی، قانونی و سنتی فرض بر این است که زنان باید از شوهرشان اجازه بگیرند و مردان باید موافقت کنند (هودفر، ۱۹۹۷: ۲۵۵). بسیاری از زنان طبقه‌ی کارگر در نمونه من، زمانی که تصمیم به کار یا آموزش گرفتند مقدماً با مخالفت شوهران روبه‌رو شدند، ولی عموماً پس از مدتی می‌توانستند رضایت آن‌ها را به‌دست آورند. با این حال در بسیاری از این خانواده‌ها با درآمد زنان و درآمد ست که «کار آن حفظ ویژگی‌های کلی تقسیم‌مردان متفاوت برخورد می‌شد، این همان ایدئولوژی‌ی جنسیتی کار تحت سرمایه‌داری است» (وایت‌هد ۱۹۸۴: ۱۱۳)، هم در بازار کار و هم درون خانه. این زنان به کارشان در خارج از خانه و قدرت کسب درآمدشان مباحات می‌کردند. آن‌ها اغلب اظهار می‌کردند که داشتن درآمد از نظر خودشناختی قدرت بیشتری در خانواده برای ایشان به ارمغان می‌آورد و می‌توانستند درآمدشان را صرف چیزهایی کنند که شوهران نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند

پاسخ‌دهندگان تحصیل‌کرده‌تر در شغل‌های خارج از منزل، در بخش‌های رسمی یا غیررسمی اقتصاد، بیشتر دیده می‌شدند و اغلب از مزایای استخدامی بهتری نسبت به خواهرانشان در پایین‌ترین بخش‌های کار غیررسمی بهره‌مند می‌شدند. بسته به مسئولیت‌هایی که در خانه داشتند، بعضی از آن‌ها بهتر می‌توانستند از منطقه‌ای به منطقه دیگر بروند. در یکی از کارخانجات، که فقط افراد دارای دیپلم را استخدام می‌کنند، بیش از ۶۰٪ کارکنان (۲۵۰ نفر از ۴۰۰ نفر) در طول این مطالعه، زنان جوانی بودند که ازدواج نکرده بودند، بیشتر آن‌ها نسل اول یا دوم مهاجران مناطق روستایی بودند، و برخی مخصوصاً برای کار در کارخانه مهاجرت کرده بودند. کارخانه مقید به مقررات پرداخت حقوق برابر بود و زنان نسبت به کسانی که در کارخانه‌های دیگر کار می‌کردند، درآمد بسیار بالایی داشتند. همه‌ی کارکنان حق بیمه و یک ماه مرخصی در سال داشتند. نرخ دستمزد اضافه‌کاری دو برابر حداقل دستمزد آن‌ها بود، درحالی‌که، به نقل از مدیر کارخانه، این نرخ در کارخانه‌های دیگر کمتر بود. با وجود این، تبعیضی که کارخانه نسبت به کارکنان زن روا می‌داشت این بود که به محض این‌که نامزد می‌کردند آن‌ها را اخراج می‌کرد. این موضوع حتی پیش از عروسی و رفتن به خانه شوهر اتفاق می‌افتاد. با وجود کدهای یکسان نوع لباس و کدهای اخلاقی که صرف‌نظر از وضعیت تأهل آن‌ها برای همه‌ی کارکنان زن اجرا می‌شد، توجیه مدیر برای این قانون تبعیض‌آمیز علیه زنان متأهل حفاظت از اخلاقیات کارگران زن مجرد بود. این قانون تبعیض‌آمیز، نگرش کارکنان زن را نسبت به ازدواج تحت‌تأثیر قرار داده بود. آن‌ها اغلب تمایلی به ازدواج نداشتند، زیرا می‌دانستند اگر به زن‌خانه‌دار تبدیل شوند، کارشان و استقلال اقتصادی‌شان را از دست خواهند داد و اگر هم مجبور می‌شدند کار دیگری پیدا کنند، درآمد بسیار کمتری کسب می‌کردند.

در مناطق روستایی و در میان خانواده‌های مهاجر، اگر زنان بخواهند خارج از منزل کار کنند اغلب با مخالفت خانواده‌هایشان مواجه می‌شوند. با این حال، وقتی دختران جوان مجرد به تحصیل دسترسی پیدا

کنند، فعالانه در بحث‌های فرهنگی درگیر می‌شوند که بر زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بعضی از زنان جوان حتی پیش از اینکه رضایت خانواده را برای شغلشان دریافت کنند، کارشان را پیدا کرده و جایشان را محکم کرده بودند. کار در خارج از خانه و کسب درآمد و کمک به درآمد خانواده عمیقاً وضعیت اجتماعی زنان جوان را در خانواده تحت‌تأثیر قرار داده بود. کار با حقوق برای گرفتن تصمیم‌های مهم در مورد خودشان از نظر ازدواج، کار، و اینکه با پولشان چه کنند، برای آینده‌شان ذخیره کنند یا خانواده‌شان را از لحاظ مالی تأمین کنند، استقلال بسیار زیادی به آن‌ها اعطا کرد. برای آن‌ها، ازدواج دیگر تنها راه به‌دست آوردن اعتبار اجتماعی نبود. با این حال، در بیشتر کارخانه‌های دیگر وضعیت متفاوت بود: گاهی شرایط کار، به‌خصوص از نظر مسائل اخلاقی، برای زنان یا خانواده‌هایشان رضایت‌بخش نبود. در مرحله‌ی دوم مطالعه، من برای مصاحبه با کارگران زن به برخی کارخانه‌ها رفتم. برخی کارخانه‌ها تمایلی به استخدام کارگران زن نداشتند؛ در برخی کارخانه‌های دیگر مدیران اظهار داشتند که استخدام کارگران زن بهره‌وری کارخانه‌های آن‌ها را کاهش می‌دهد، زیرا محیط کار با اختلاط زن و مرد باعث حواس‌پرتی‌هایی می‌شود که هم بر کارگران زن و هم بر مردان تأثیر می‌گذارد. بسیاری از منابع اطلاعاتی هم خاطرنشان کردند که به‌دلیل ساعت‌های طولانی یا مسائل اخلاقی نظیر سرپرستان مردی که ممکن بود به زنان جوان تعرض کنند، به دخترانشان اجازه‌ی کار در کارخانه نداده‌اند.

خطوط تولید در مقیاس‌های کوچک که اغلب متعلق به بخش خصوصی است، یکی دیگر از بخش‌های عمده‌ای بودند که بسیاری از زنان مجرد جوانی را که سطحی از تحصیلات حتی در مناطق روستایی دریافت کرده بودند، جذب می‌کردند. در بیشتر کارگاه‌های کوچک، دستمزد کارکنان با توجه به تولید و فروش کارگاه، سطح تجربه‌ی کارگران، و مشارکت آن‌ها در مراحل مختلف تولید تغییر می‌کرد و ثابت نبود. از آنجاکه درآمدها کافی نبود و ساعت‌های کاری یا امکانات مراقبت از کودکان برای زنان متأهل انعطاف‌پذیر نبود، بیشتر زنان مجرد اعلام کردند که پس از ازدواج شغلشان را ترک خواهند کرد. آن‌ها برای «زنانگی» و «مردانگی» چارچوبی ذهنی داشتند. تقریباً همه‌ی منابع اطلاعاتی من معتقد بودند که مسئولیت تأمین رفاه خانواده اصولاً بر عهده‌ی مردان است و زنان باید مسئولیت‌های خانوادگی را تقبل کنند.

نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی دسترسی زنان مهاجر به فرصت‌های آموزشی و شغلی در تبریز نشان می‌دهد که سیاست‌های جنسیتی حکومتی با تأکید بر ارزش‌های خانوادگی و روابط جنسیتی، در کمال شگفتی با ایجاد احساس امنیت برای والدینی که نگران اخلاق دختران یا خوش‌نامی خانواده‌هایشان بودند، دسترسی زنان جوان را به عرصه‌ی عمومی تسهیل کرده است. در نتیجه‌ی سازگاری این سیاست‌ها با فرهنگ سنتی بسیاری از خانواده‌های طبقه کارگر، مشارکت زنان در خارج از منزل به‌عنوان چیزی که لزوماً منجر به شرمساری و آبروریزی می‌شود، محسوب نشده است. با زدودن سکولاریسم از نظام آموزشی، و مقررات جنسیتی از نظر قوانین نوع لباس و سیاست‌های جداسازی جنسیتی، زنان جوان‌تر در مقایسه با مادران و خواهران بزرگ‌ترشان دسترسی بیشتری به منابع آموزشی پیدا کرده‌اند. در صورتی‌که قبلاً ارزش‌ها و اعتقادات سنتی و ایدئولوژیک نقش مهمی در جلوگیری از سوادآموزی زنان در بیشتر خانواده‌های مهاجر داشت، در طول مطالعه‌ی من، این فقر خانواده‌ها بود که نه تنها دسترسی دختران، که دسترسی پسران جوان را هم به تحصیل محدود کرده بود. پیش‌ازاین، تقریباً تمام مهاجرت‌های زنان در این منطقه همراه با

خانواده‌ها رخ می‌داده است. با این حال، در طول این مطالعه مشخص شد که نگرش‌ها نسبت به مهاجرت مستقل زن و همچنین الگوهای مهاجرت زنان تغییر یافته است، زیرا سطح تحصیلات در میان زنان جوان مجرد افزایش یافته است. بعضی از زنان جوان در سال‌های نوجوانی و اوایل جوانی (سال‌های اول پس از بیست‌سالگی) به‌طور مستقل از والدینشان، با هدف تحصیل، کسب مهارت‌های مختلف و استخدام به‌عنوان نیروی کار ماهر، به تبریز آمده بودند. در نتیجه، حتی ازدواجشان را هم به‌تعویق انداخته بودند. برای آن‌ها، تحصیلات نقش مهمی در گسترش ظرفیت‌های آن‌ها و همچنین آزادی رفت‌وآمدشان داشت و برخلاف مادرانشان با جامعه‌ی میزبان ادغام شده بودند. افزایش سطح تحصیلات به آن‌ها کمک کرد تا از حقوق اجتماعی‌شان آگاه‌تر شوند و فعالانه‌تر در روند تغییرات اجتماعی مشارکت کنند. این موضوع در این مطالعه هنگام مقایسه نسل‌های مختلف زنان مهاجر واضح‌تر از همیشه بود. با وجود این، زنان در همان زمان که موفق می‌شوند بعضی مزایا را کسب کنند و بر سر برخی انتظارات اجتماعی مذاکره کنند، با چالش‌های جدیدی هم روبه‌رو می‌شوند.

منابع

Afshar, Haleh. 1982. Khomeini's Teachings and their Implication for Women. In *In the Shadow of Islam: The Women's Movement in Iran*. Edited by A. Tabari and N. Yeganeh. London: Zed. And *Feminist Review* 12, vol. 3: 59-73.

—. 1985. The Position of Women in an Iranian Village. In *Women, Work, and Ideology in the Third World*. Edited by H. Afshar. London and New York: Tavistock.

—. 1987. Women, Marriage and the State in Iran. In *Women, State and Ideology: Studies from Africa and Asia*. Edited by H. Afshar. London: Macmillan.

—. 1989. Women in the Work and Poverty Trap in Iran. In *Women, Poverty and Ideology in Asia*. Edited by H. Afshar and B. Agarwal. London: Macmillan.

—. 1994. Why Fundamentalism? Iranian Women and Their Support for Islam. The University of York: York Working Papers in Politics, no. 2.

—. 1997. Women and Work in Iran. *Political Studies* 45, vol. 4: 755-767.

—. 1999. *Islam and Feminism*. London: Macmillan.

Aghajanian, Akbar. 1994. The Status of Women and Female Children in Iran: an Update from the 1986 Census. In *In the Eye of the Storm: Women in Post-revolutionary Iran*. Edited by M. Afkhami & E. Friedl. London, New York: I. B. Tauris.

Bauer, Janet. 1985. Demographic Change, Women and the Family in a Migrant Neighborhood of Tehran. In *Women and the Family in Iran*. Edited by A. Fathi. Leiden (Netherlands): E. J. Brill.

Etemad Moghadam, Fatemeh. 1994. Commoditization of Sexuality and Female Labor Participation in Islam: Implications for Iran, 1960-90. In *In the Eye of the Storm: Women in Post-Revolutionary Iran*. Edited by M. Afkhami and E. Friedl. London and New York: I. B. Tauris.

———. 2001. Iran's New Islamic Home Economics: An Exploratory Attempt to Conceptualize Women's Work in the Islamic Republic. In *The Economics of Women's Work in the Middle East and North Africa: Research in Middle East Economics*. Edited by E. M. Cinar. Vol. 4. Amsterdam: Elsevier Science B. V.

Ghavamshahidi, Zohreh. 1996. Bibi Khanum: Carpet Weavers and Gender Ideology in Iran. In *Homeworkers in Global Perspective: Invisible No More*. Edited by E. Boris and E. Prugl. New York and London: Routledge.

Higgins, Patricia. J. and Shoar-Ghaffari, Pirouz. 1994. Women's Education in the Islamic Republic of Iran. In *In the Eye of the Storm: Women in Post-revolutionary Iran*. Edited by M. Afkhami and E. Friedl. London, New York: I. B. Tauris.

Hoodfar, Homa. 1996. Bargaining with Fundamentalism: Women and the Politics of Population Control in Iran. *Reproductive Health Markets* 8, vol. 4: 30-40.

———. 1997. Between Marriage and the Market: Intimate Politics and Survival in Cairo. *Comparative Studies on Muslim Societies*, 24. Berkeley, Los Angeles, and London: University of California.

Keddie, Nikki. 1999. The New Religious Politics and Women Worldwide: A Comparative Study. *Journal of Women's History*. 10 (4): 11-34.

Mir-Hosseini, Ziba. 1995. Stretching the Limits: A Feminist Reading of the Shari'a in Iran Today. In *Feminism and Islam*. Edited by M. Yamani. London: Ithaca.

———. 1996. Women and Politics in Post-Khomeini Iran: Divorce, Ceiling and Emerging Feminist Voices. In *Women and Politics in the Third World*. Edited by H. Afshar. London and New York: Routledge.

Moghadam, Valentine M. 1993. *Modernizing Women: Gender and Social Change*

in the Middle East. Boulder and London: Lynne Rienner.

Moghissi, Haideh. 1994. Women and Fundamentalism in Iran. In *Gender and Catastrophe*. Edited by R. Lentin. London and New York: Zed.

——. 1996. *Populism and Feminism in Iran*. 2nd ed. London: Macmillan.

Najmabadi, Afsaneh. 1991. Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran. In *Women, Islam and the State*. Edited by D. Kandiyoti. London: Macmillan.

Paidar, Parvin. 1996. Feminism and Islam in Iran. In *Gendering the Middle East: Emerging Perspectives*. Edited by D. Kandiyoti. London and New York: I. B. Tauris.

Poya, Maryam. 1999. *Women, Work and Islamism: Ideology and Resistance in Iran*. London and New York: Zed.

Razavi, Shahrashoub. 1992. *Agrarian Change and Gender Power: A Comparative Study in Southeastern Iran*. Unpublished Ph. D. Thesis, Oxford University.

Statistical Centre of Iran, (1980, 1990, and 2000), *National Census of Population and Housing 1976, 1986, 1996 Ostan Reports and Total Country*. Tehran.

Sullivan, Zohreh T. 1998. Eluding the Feminist, Overthrowing the Modern? Transformation in Twentieth-Century Iran. In *Remaking Women: Feminism and Modernity in the Middle East*. Edited by L. Abu-Lughod. Princeton, New Jersey: Princeton University.

Tabari, Azar. 1980. The Enigma of Veiled Iranian Women. *Feminist Review* 5: 19-31.

——. , and Yeganeh, Nahid. 1982. In the Shadow of Islam: The Women's Movement in Iran. London: Zed.

Tohidi, Nayereh. 1991. Gender and Islamic Fundamentalism: Feminist Politics. In *Third World Women and the Politics of Feminism*. Edited by Chandra Talpade Mohanty, Ann Russo, and Lourdes Torres. Bloomington: Indiana University Press.

——. 1994. Modernity, Islamization and Women in Iran. In *Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies*. Edited by V. M. Moghadam.

London: Zed.

Touba, Jacqueline Rudolph. 1980. Sex Segregation and Women's Roles in the Economic System: the case of Iran. In Research in the Interweave of Social Roles. Edited by H. Z. Lopata. Women and Men, Vol. 1, Greenwich: JAI Press INC.

Velayati, Masomeh. 2011. Islam, Gender and Development: Rural-Urban Migration of Women in Iran. Maryland: Lexington Publication.

Whitehead, Ann. 1984. I'm Hungry, Mum: The Politics of Domestic Budgeting. In Of Marriage and the Market: Women's Subordination Internationally and its Lessons. Edited by K. Yong, C. Wolkowitz and R. McCullagh. 2nd ed. London and Boston: Routledge & Kegan Paul.

دکتر معصومه ولایتی ، استادیار گروه «زن و توسعه» کالج آموزش عالی «آل مکتوم» در شهر داندی *
Dundee اسکاتلند است.

فعالیت ایشان در حوزه‌ی علوم اجتماعی، عمدتاً متمرکز بر توسعه بین‌الملل، مسائل زنان و فمینیست اسلامی است. عنوان کتاب معصومه ولایتی به زبان انگلیسی و در حوزه مهاجرت زنان روستایی به شهر عبارت است از:

Gender and Development: Rural-Urban Migration of Women in Iran, Lexington Books, 2011.

همچنین وی دارای مقالات متعدد چاپ شده در مجلات علمی و پژوهشی و کتب تخصصی است.